بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 17 اسفند 1394.

بحث سر این بود که آیا روایاتی که گفته است لا میراث للقاتل آیا در مورد غیر قاتل عمد ظالم اطلاق دارد یا خیر. مرحوم نراقی در مستند فرموده بودند بعضی ها گفته اند که مراد از این لا میراث للقاتل به حکم تبادر قاتل عامد ظالم هست و ایشان گفته اند که این ادعا موهون جدا. عرض کردیم که دو مرحله بحث باید کنیم یکی اینکه از روایات مسئله چطوری استفاده می شود و مطلب دوم اینکه آیا ذاتا این ادعای انصراف درست است یا خیر. در مورد روایات عرض شد دو دسته روایات ما داشتیم. بعضی هایشان استفاده می شد که انصراف دارد به قاتل عامد ظالم. و از بعضی هایشان تعمیم استفاده می شد. اینها را چجوری با هم دیگر جمع کنیم. دو گونه جمع ممکن است ما مطرح کنیم. یک جمع این هست که ما بگوییم به خصوص حالا عمده اش آن تعبیری که در بعضی روایات به عین یک تعبیر واحد، عن فی رجلٍ قتل امه، این تعبیر را در بعضی روایات اختصاص فهمیده شده است و در بعضی روایات تشقیق شقوق کرده است. ما ممکن است بگوییم که فی رجلٍ قتل امه انصراف دارد ولی انصراف یک مطلب قطعی که نیست. یک مطلب ظهور هست. بنابراین احتمال خلاف در آن می رود. رو این جهت امام علیه السلام آن احتمال خلاف ظاهری را که در عبارت هم ممکن است برود آن را در نظر گرفته اند و مقسم را اعم از آن مفاد ظهوری کلام و جنبه احتمالی گرفته اند. تشقیق شقوق کرده اند. برای اینکه اگر احیانا آن مورد خلاف ظاهر هم مراد باشد آن را هم پاسخ داده باشند. و این معنایش این نیست که کلام ظهور نداشته باشد در خصوص عامد ظالم. این یک بیان. یک بیان دیگر این هست که نیازمند یک مقدمه ای هست. آن مقدمه این هست که گاهی اوقات روایات ما بدوی است. امام علیه السلام این مطلب را خودشان مطرح می فرمایند. گاهی اوقات پاسخ سوال سائل است. جایی که پاسخ سوال سائل است یک موقعی سوال از یک قضیه کلیه است. از یک قضیه کلیه سوال می کنند که حکم قضیه کلیه را می خواهند بدانند. عن رجلٍ مسّ فرض کنید عن محرمٍ مسّ امرأه. محرمی که مس کرده امراه حکم مسئله چیست. به طور کلی. یک سوال. یک موقعی هست نه، سوال از یک مسئله شخصی است. مثلا سائل سوال می کند انّی مسست امرأتی و أنا محرم. مسست امرأتی و انا محرم سوال از یک قضیه شخصیه است دیگر. این قضیه شخصیه اطلاق ندارد یعنی صور مختلف ندارد. محتملات مختلف دارد. یعنی آن حادثه ای که اتفاق افتاده است مثلا مس امرأه این مس می تواند مس عن شهوهٍ باشد می تواند مس عن غیر شهوهٍ باش. می تواند مثلا مس ید باشد می تواند مس عضو دیگری از بدن باشد. همین جور از جهات مختلف احتمالات مختلف در این وجود دارد. نه اینکه اطلاق داشته باشد صور مختلف داشته باشد. خب در اینجا می گویند که چون اصل اولی این هست که امام علیه السلام با علم امامت رفتار نمی کنند، بنابراین اگر سوال سائل یعنی ویژگی مورد سوال سائل ویژگی هایی داشته باشد که این ویژگی ها دخالت در حکم داشته باشد یا امام علیه السلام باید به آن خصوصیات تصریح فرماید یا صور مختلف مسئله را بیان کنند یا سوال کنند مورد سوال شما آیا این مسی که شده است مس عن شهوهٍ بوده است و یا مس عن غیر شهوهٍ بوده است چه بوده است. همه این جور صورت های مسئله را باید سوال کنند و امام علیه السلام ترک استفصال دلیل بر عمومیت حکم است. که البته عرض کردم ترک استفصال حتما لازم نیست استفصال کنند ممکن است خود امام تفصیل دهند. ترک استفصال و تفصیل، اینها با هم دیگر. هم اینکه سوال نکرده اند از سائل که مورد سوال شما چه شکلی بوده است. خود امام هم تفصیل نداده اند. معنای این، این هست که حکم در جمیع محتملات مسئله جاری است. خب جایی که حکم عام باشد، یا به جهت اینکه امام علیه السلام بدوا یک حکم عام را فرموده است، من مسّ امرأتهوا و هو محرم فعلیه دم. جور کلی فرموده است. یا اینکه سوال سائل اگر عام باشد یک مورد شخصی را سوال نکند. خب آنجا بحث اطلاق لفظی شکل می گیرد و بین جایی که اطلاق، اطلاق لفظی است و جایی که عمومیت به مناط ترک استفصال استفاده شود یک تفاوت هایی وجود دارد. یکی از تفاوت ها این هست که بعضی وقت ها، بعضی خصوصیات هست که اگر این خصوصیات در مورد سوال وجود داشت به آن خصوصیات تصریح می شد. به اطلاق اکتفا نمی شد سکوت از ذکر آن خصوصیات نمی شد. مثلا در همین مسال من مسّ امراة، اگر سائل فقط مس نکرده باشد تقبیل کرده باشد. تقبیل خودش یک نوع مس است دیگر ولی یک مس شدیدی است. یک مرتبه بالایی از مس هست که احتمال دارد که یک حکم شدید تری داشته باشد. اکتفا نمی کند در سوال بگوید انی مسست امرأتی و هو محرم. می گوید انی قبّلتُ امرأتی و أنا محرم. تصریح به تقبیل. وقتی تصریح نکرده است به تقبیل سوال اختصاص پیدا می کند به صورتی که به نحو تقبیلی نبوده است. خیلی وقت ها بعضی ویژگی ها هست که این ویژگی ها اگر باشد، در سوال سائل درج می شود.

سوال: جواب حضرت هم مهم است دیگر. چون یک وقتی .... می گوید مطلق سوال کنم اگر حضرت نهی کردند می گوید تقبیل سوال نمی کنم ولی جایز دانسته باشند بله درست است ولی اگر نهی کرده باشند...

پاسخ: آن فرقی ندارد سوال می کند کسی که امرأة ای را مس کرده است حکم مسئله چیست. اگر حضرت بفرماید که وجب علیک دمٌ. آیا از این روایت می شود استفاده کرد که در تقبیل هم دم هست؟ آن استفاده نمی شود دیگر. حالا آن بحث اولویت و مولویت و اینها چیز دیگری است. حالا آیا از اولویت استفاده می شود کرد نمی شود کرد آن بحث دیگر است. دلالت لفظی اش فقط مس به غیر تقبیل هست. ولی اگر نه، امام علیه السلام مستقیما خودشان فرموده بودند که کسی که زنش را لمس کند، این شخص باید اگر در حال احرام لمس زن کفاره شاق دارد. این خب اختصاص به خصوص یک مس خاص دون مس خاص دیگر ندارد تقبیل را هم شامل می شود.

سوال: آنجایی که می گوییم .....

پاسخ: بحث اولویت مولویت اینها خارج از بحث ما است.

سوال:. سوال کلی که مس است که مصداقش..

پاسخ: یعنی مصداقش تقبیل است اصلا سوال نکرده است؟

سوال:...

پاسخ: نه سوال شخصی دارد می کند. فرض این است که سوال شخصی می کند سوال کلی که نیست. یک موقعی سوال را، ولو قضیه شخصیه اتفاق افتاده است کلی سوال می کند و خودش را هم مورد سوال قرار نمی دهد. یک روایتی هست در همین بحث ها سائل سوال را کلی کرده است و امام علیه السلام جواب را شخصی داده است. فهمیده است که مال خودش است خراب کاری کرده است.

سوال:...

پاسخ: نه آن مثال شخصی اینجور نیست از قرائن هم مشخص بوده که خودش بوده است. یک روایت دیگری هم دارد که آن بماند. آن قصه مورد حلبی هست در بحث، بله بگذریم.

خب حالا این مقدمه را توجه فرمودید حالا بیاییم در ما نحن فیه. این من قتل امّه، گاهی اوقات سوال کلی است. عن رجل قتل امه یک کلی می خواهد بگوید حکم قتل مادر چیست؟ یک موقعی نه این قضیه اتفاق افتاده است و کسی مادرش را کشته است. اینجا چون اینکه مثلا این قتل به نحو قصاص اتفاق افتاده باشد و بخواهد مادرش را کشته باشد خب این حالت نادری است. یا اینکه یک خطایی رخ داده باشد و متوجه نبوده است که این مادرش است، این ویژگی ها ویژگی اینکه از روی خطا مادرش را کشته باشد یا به حقّ مادرش را کشته باشد. این ویژگی هایی هست که به طور متعارف اگر در مورد سوال آن حادثه مشتمل بر این ویژگی ها باشد اینها را ذکر می کنند. یکی به نظر می رسد که می شود این روایات را اینجوری جمع کرد که آن روایتی که اختصاص داده است به قتل عمد ظالمانه، سوال از قضیه شخصیه بوده است. فی رجلٍ قتل امّه یک قصه ای اتفاق افتاده است از همین که فی رجلٍ قتل امه، خصوصیات چیز را ذکر نکرده بوده است، اینکه قتل خطایی بوده است نمی دانم بحقٍ بوده است،

سوال:...

پاسخ: بله سوال از قضیه نادر است. ولی همین قضیه نادر، توجه بفرمایید بحث سر همین است قتل مادری که رخ می دهد خود این قضیه، قضیه نادری است. ولی این خود این که باز خطایی بوده است یا به قصاص بوده است آن خودش مورد بحث است. بنابراین به نظر می رسد که اینها بشود روایات را به این شکل جمع کرد. خب من حالا که، ولو تعبیر تعبیر واحدی است، ما از جواب امام علیه السلام ممکن است این برداشت را کنیم که آن جایی که خصوص قتل عمد ظالمانه را بوده است قضیه شخصی بوده است و آن جایی که تفصیل داده است آن قضیه عام بوده است. اگر آن جواز اول را غمض عین کنیم و کسی قبول نکند آن جواب اول را بگوییم که نه، امام علیه السلام تفضلا نمی خواهد یک صورت جدیدی را که خلاف ظاهر سوال هست اضافه کند، اگر او این جواب هم می تواند جمع بین این روایات باشد.

خب حالا بریم اصل بحث را، در روایت هشام بن سالم دارد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا میراث للقاتل. آیا اینجا انصراف دارد این قاتل به قاتل عمد؟ حالا آن دو پاسخی که ما دادیم در واقع یک پاسخش این بود که ما انصراف بر این اساس بود که انصراف دارد. یک پاسخش این بود که انصراف در صورت سوال شخصی انصراف دارد. اگر سوال شده باشد کلام امام علیه السلام در پاسخ سوال سائل باشد آن هم سوال از قضیه شخصیه. خب این لا میراث للقاتل، آنها من در مقام چیز نبودم که کدام درست و کدام غلط است. حالا می خواهیم در مورد این دو تا صحبت کنیم ببینیم کدام یک از این دو احتمال را باید ترجیح داد. اگر ما گفتیم که ذاتا قاتل انصراف دارد به قاتل عمد ظالمانه، خب این لا میراث للقاتل خصوص قاتل عمد ظالمانه را می گیرد. ولی اگر گفتیم که نه، انصراف در صورت سوال سائل است و این لا میراث للقاتل که سوال سائل نیست، کلام بدوی هست و یک قاعده عام بیان کرده است. من تصورم این هست که یک بحث، بحث انصراف است و یک بحث بحث قدر متیقن است. این دو بحث با هم دیگر باید فرق گذاشت. انصراف یعنی دلیل ظهور دارد در اینکه مراد یک شیء خاصی است. خب مثلا آن روایت ابی عبیده با توجه به جواب امام علیه السلام که گفته بود لا اذنّ قتله بها کفارة لذنبه. سوال اصلا در مورد قتل عمد ظالمانه است. اما یک موقعی ما می گوییم که نه اینکه سوال اختصاص دارد به یک مورد خاص. اجمال دارد سوال. سوال احتمال دارد عام باشد احتمال دارد سوال خاص باشد. قتل مسلمش قتل عمد عن ظلمٍ هست. خب بحث این هست که چه طور می شود که یک روایت، انصراف که خب معلوم است یک قرینه ای وجود دارد و این قرینه ولو یک قرینه لبّی منشأ می شود انصراف به یک شیء خاصی پیدا کند. آن قدر متیقن چیست؟ چطور می شود که یک شیئی انصراف ساز نباشد ولی باعث اجمال شود. آن نکته ای که منشأ رفع ظهور دلیل در عمومیت باشد، چطور می شود که بعضی وقت ها انصراف می آورد یعنی ظهور در خصوص می آورد گاهی اوقات اجمال می آفریند. من تصور می کنم که بیبنید قدر متیقن در جایی هست که یک ما یصلح للقرینیه وجود دارد. ما یصلح للقرینیه نه قرینه بالفعل. اما اینکه آیا شارع مقدس به این قرینه اعتماد کرده است یا خیر مشکوک است. ولی یصلح للقرینیه هست و این یصلح للقرینیه منشأ اجمال می شود. توضیح و ذلک اینکه بعضی وقت ها یک سری تناسب حکم موضوعی وجود دارند یک سری نکات عقلایی و ملاکات عقلایی وجود دارند که این ملاکات عقلایی گاهی اوقات انقدر قوی هست که به منزله قرینه کلام قرار می گیرد و عرف می گوید اصلا منصرف است به آن نکته عقلایی که عقلا در اینجور موارد دیدند. فرض کنید می گویند المریض لا یجب علیه الصوم، می گویند این به مناط این هست که صوم برای مریض سختی آور است. ولی یک کسی که فشار خون دارد ناراحتی خونی دارد که اصلا غذا خوردن برایش سخت است و روزه هم خیلی برایش خوب است. یا به تعبیر آقایان می گویند در مقام منت است. در مقام منت بودن چیست این هم ظهور دلیل این هست که این در مقام منت است. بنابراین جایی که وجوب صوم هیچ گونه منتی برای شخص نیست خب آنها را نمی گیرد. ولی بعضی وقت ها آن نکاتی که وجود دارد، انقدر قوی نیست که قرینیت بالفعل داشته باشد. ولی یصلح بالقرینیه هست. این یک صورت. یا اینکه چند تا نکته وجود دارد. نکات مختلفی وجود دارد که مفاد این نکات با هم دیگر فرق دارد. این جاها خیلی وقت ها منشأ می شود که دلیل مجمل باشد. ببینید بحث لا میراث للقاتل یک نکته عقلایی وجود دارد که این برای این هست که نکند وارث ها برای اینکه مال موروث را به دست بیاورند او را بکشند. یک زمینه جلوگیری از کشتن وارث نسبت به موروث است. اگر این باشد، فقط عمد و ظلم را می گیرد آن هست که این ناظر به آن جهت است. یک نکته دیگر ممکن است باشد، لا میراث للقاتل این در واقع یک نوع مجازات است. جنبه کفاره دارد چون این گناه را مرتکب شده است شارع مقدس مجازات کرده است در قبال این گناه و او را از ارث محروم کرده است. این هم یک نکته عقلایی هست که باز اقتضا می کند که وارث فقط عمد ظلمی باشد.

سوال: چرا؟ مجازات خطا را نمی گیرد.

پاسخ: نه دیگر خطا که مجازات ندارد.

سوال:...

پاسخ: کفاره، کفاره عقوبتی نیست کفاره جبرانی است. کفاره دو جور داریم.

بحث این است که این به عنوان مجازات گناه. خب ذنبی مرتکب نشده است. الفاظ را بگذارید کنار حالا اسم کفاره می آید یا نمی آید لفظ کفاره که اینجا نیامده است. یعنی این در مقام مجازات گناه این حکم جعل شده باشد این هم یک جور. یک جور دیگر این هست که نه در مقام مجازات گناه بالاخره کسی که سبب شده است که آن عمر آن طرف را بگیرد اینکه بعد بیاید جانشین او شود، وارث در واقع می خواهد جانشین او شود و مال او به این برسد. کأنه قتل ولو خطأی بین قاتل و مقتول فاصله می اندازد. قتل اصلا ارث به مناط یک نوع ارتباطی که بین وارث و موروث هست، وارث به خاطر آن لقمه و ارتباط نسبی ای که با موروث دارد، این منشأ ارث بردن است. این است که مثلا در روایات ما می گوید که در مورد همسر می گوید این ارتباطشان چون ارتباط عمیق نیست و ارتباط غیر مستقر هست، ارثش هم در شیء غیر مستقر قرار داده شده است. اصلا ارث به مناط تنگاتنگی که بین وارث و موروث وجود دارد. ما بگوییم همین که قاتل آمده است و او را کشته است ولو خطئا آن بگوییم که این ارتباط را قطع می کند. یعنی

سوال: عرفا قطع رحم..

پاسخ: یک نوع قطع ارتباط هست که بین اینها یک همچین ارتباطی را می شود قطع کرد. یا اینکه به خصوص در جایی که عمدا و عن استحقاق هم هست. آن که هیچی اینکه من خودم ولو استحقاق هم دارم ولی خودم رفته ام زده ام او را کشته ام. یعنی اینها ارتباط هایشان قطع بوده است. ولو به جهت اینکه آن آدم بدی بوده است بحث خوب و بد بودن نیست. رجلی عن اهل عدل رفته کسی را عن غیر اهل عدل کشته است. ولی این دو تا کأنه با هم دیگر اصلا قطع ارتباط شده است. کاشف از یک نوع قطع ارتباط هست. بنابراین لا میراث للقاتل به مناط این هست که قاتل و مقتول ارتباطشان قطع است.

سوال: این نکته ای که شما می فرمایید قتل خطئی را شامل نمی شود ولی قتل عمدی...

پاسخ: نه قتل خطئی هم شامل می شود

سوال: ... ولی جایی که عامدا باشد

پاسخ: نه، عامدا باشد که روشن تر است. درست است این مطلبی که می گویید درست است. عامدا که خیلی روشن تر است این نکته را هم بگویم که اهل تسنن یک تفصیلی وجود دارد خیلی هایشان عامد آن که به حقٍ باشد، آنجا را، نه معذرت می خواهم آن یک چیز دیگر است برعکس است.

این معنا ندارد که کأنه یک کسی یکی را بکشد و مالش را هم ببرد. خود همین یک نوع استقراب، که در بحقٍ هم جریان دارد و امثال اینها. این است که من به نظرم آن، اینکه این به عنوان کفاره ذنب هست یا به خاطر برای جلوگیری از خطا هست و امثال اینها، آن در حدی نیست که ظهور این روایت را، یعنی ظهور به تخصیص را ایجاد کند. ولی انصافا مانع از ظهور در تعمیم می شود. یعنی آن احتمال اول و دوم نسبت به احتمال سوم قوی تر هم هست. که ما داریم دست و پا می زنیم یک ظهور تعمیمی درست کنیم، در این حدی که ایجاد اجمال کند خوب است. ولی اینکه ما بگوییم که لا میراث للقاتل اصلا هیچ گونه اجمالی هم ندارد و تعمیم دارد، این یکی دو تا احتمالی که ما می گفتیم در حد اینکه احتمال دارد این روایت عام باشد،

سوال: ... اسم بردن جامع عقلایی است درست؟

پاسخ: بله بله.

سوال: این عقلایی بودن بعضی هایشان مناط محسوب می شوند. این مناط ها را عقلا هم درک می کنند می توانند تخصیص دهند..

پاسخ: نه اشکال ندارد. بحث این است که کدام یک از این مناطات است. همین را دارم می گویم. می گویم چون مناطات مختلف است، اجمال ایجاد می کند.

سوال:. ذهنیت های عرفی می تواند تخصیص زند

پاسخ: بله اشکال ندارد. ولی چند جور ذهنیت داریم.

سوال: ....

پاسخ: اشکال ندارد. من همین را می خواهم بگویم. می گویم اینجا چند جور لا میراث للقاتل چند جهت است. حالا یک نکته ای هم اینجا عرض کنم. حتی اگر بحث ارث را عقلایی هم ندانیم، بعضی چیزها هست، ارتکازات عقلایی فقط لازم نیست عقلایی باشند. بعضی چیزها هستند در طول حکم تعبدی این ارتکازات هم اثر گذار است. حتی در احکام تعبدیه هم ارتکازات اثر گذار است. فرض کنید نماز یک امر تعبدی است. ولی اینکه نماز احکام شکیات بین زن و مرد اختلاف باشد این را عرف نمی پسندد. به خاطر همین رجلٌ شک بین ثلاث و اربع امر به مثالیت می کند. لازم نیست حتی آن حکمی که ما می خواهیم ارتکاز عقلا را بر آن محکم کنیم خودش عقلایی باشد. حکم تعبدی شرعی هم ارتکازات در تعیین اینکه مثلا این عنوان رجلی که در اینجا اخذ شده است از باب مثال هست یا نیست القای خصوصیت کرده اند و امثال اینها دخالت دارد. ولی اینها به شرطی هست که یک ملاک وحدانی وجود داشته باشد. اینجا ملاک های متعدد وجود دارد. این ملاک های متعدد منشأ اجمال می شود. من به نظرم لا میراث للقاتل مجمل است. خیلی روشن نیست که به مناط کفاره ذنب است، به مناط قطع ارتباط است یا به مناط جلوگیری از شیوع وارث موروث را است.

سوال:...این الآن باعث اجمال می شود به هر حال.. احتمال می دهد آدم که سخت است و اینها صوم بر مسافر واجب نمی شود..

پاسخ: خب بله همین جور است. اگر فقط لا یجب علی المسافر از صوم باشد و هیچ چیز دیگری نکات دیگری ضمیمه اش نباشد بله مجملش است. البته یک نکته ای اجازه دهید اینجا اضافه کنم. آن. نکته این است که اگر دلیل ما متکلم در مقام بیان با شد به طوری که اجمال بر خلاف مقام متکلم باشد. یک موقعی هست اینکه متکلم در این کلام در مقام اجمال باشد فی الجمله بخواهد حکم را بیان کرده باشد و خصوصیات را واگذار کرده باشد به ادله دیگر بعید نیست. اگر این جوری باشد، خب لا میراث للقاتل را ما ممکن است بگوییم که شارع مقدس در مقام بیان حکم فی الجمله است. خصوصیات را واگذار به ادله دیگر کرده است. اگر چنین باشد مجمل بودن این مهم نیست. ولی بعضی وقت ها هست چون می خواهند عمل کنند و در مقام عمل هست و امثال اینها اینجا اگر ما بدانیم، فرض کنید یکی سوال می کند من رفتم مسافرت چه کار کنم؟ امام علیه السلام می فرماید که نمازت را شکسته بخوان. خب بحث این است که می خواهد عمل کند. مقام اجمال گویی نیست. اینجا اگر مقام اجمال گویی نباشد نباید به آن ارتکازات اعتماد کند. چون فرض این است که ارتکاز معینی وجود ندارد. اگر ارتکاز معینی وجود داشته باشد به آن ارتکاز معین می شود اعتماد کرد در فهم این عبارت. ولی جایی که متکلم در مقام بیان باشد، در مقام بیان با نفس این دلیل باشد، جایی که ارتکازات متعدد باشد و معلوم نباشد به کدام یک از این ارتکازات اعتماد کرده است اینجا به نظر می رسد که اطلاق فهمیده می شود. من تصور می کنم که این روایت ها، این مقدار که ما بگوییم که در مقام اجمال نیست، اجمالی که چون در روایات دیگر عملا این اجمال را برطرف کرده اند. اجمال در روایات دیگر این اجمال برطرف شده است. اینکه بگوییم متکلم می خواسته است با همین روایت تمام خصوصیات مسئله را بیان کند به طوری که مجمل بودن بر خلاف مشی است این خیلی به نظرم روشن نیست که بتوان،

سوال: اگر همین در جواب سوال بود مجمل نمی شود

پاسخ: نه مجمل نمی شود.

سوال: سیاق در بیان حکم کلی است..

پاسخ: این هم هست البته حاج آقا یک بیان کلی دارند کلا در مورد فرمایشات به اصطلاح آیات قرآن و فرمایشات نبوی. که اینها خیلی هایشان در مقام اصل تشریع حکم است. نه در مقام بیان خصوصیات و ویژگی های حکم. ایشان می گویند اطلاق لفظی اینها ندارد. اطلاقش اگر باشد اطلاق مقامی است که از مجموع ادله استفاده می شود. یعنی متکلم اینکه بگوییم حتما می خواهد تمام صور مسئله را با خود همین دلیل حکمش را روشن کند خیلی روشن نیست. این است که من تصور می کنم که اگر بگوییم این روایت یا مجمل است خلاصه، خلاصه عرض من این است که یا این روایت مجمل است یا مهمل است. یعنی اصلا در مقام بیان خصوصیات نیست و یک قضیه مهمله را می خواهد بیان کند. اصل اینکه، و اینجور نیست که، البته توجه هم بفرمایید اینکه ما می خواهیم بگوییم لا میراث للقاتل اگر اصلا قدر متیقن نداشته باشد اجمالی باشد که هیچ، آن یک نوع لغویتی پیش می آید. ولی یک سری خصوصیاتی در این وجود دارد که باید با ادله دیگر بیان شود و مانعی هم ندارد که بگوییم با ادله دیگر این مطالب بیان شده است. خب این اجمال این بحث

حالا یک نکته ای عرض کنم. ببینید بین اینکه این روایت را منصرف به خصوص قتل عمد بگیریم با اینکه مجمل بگیریم از جهت حکمی آیا تفاوتی هست یا خیر؟ پاسخ مطلب این هست که اگر ما، این روایت لا میراث للقاتل در واقع مخصص ادله عمومات ارث است. اگر ما در مخصص منفصل اجمال مخصص را بگوییم به عام سرایت می کند، که مبنای حاج اقا هست که ایشان اجمال مخصص منفصل را هم به عام ساری می داند. اجمال مخصص منفصل را هم به عام ساری می داند. در نتیجه بین اینکه این مجمل باشد و بین اینکه اختصاص به قتل عمد ظلم داشته باشد فرق است. در مورد قتل غیر عمد و قتل غیرظالمانه طبق مبنای مشهور که اجمال را به عام سرایت نمی دهند، به عمومات می شود تمسک کرد در نتیجه فرقی نیست که بگوییم اینجا انصراف دارد یا اجمال دارد. آن مبنای مشهور بین اجمال و انصراف فرقی نیست. ولی در مبنای حاج آقا فرق است. حالا اینها یک بحث هایی دارد که حالا من نمی خواهم وارد بحثش شوم که ممکن است ما قائل به در واقع به یک معنا توضیحاتی دارد در مورد این،

سوال:..مگر ما شکمان در شبهه مفهومیه...

پاسخ: شبهه مفهومیه است دیگر. نمی دانیم که لا میراث للقاتل اعم از قاتل عمد خطا قاتل ظالم غیر ظالم همه را شامل می شود یا اختصاص به قاتل عمد عن ظلم دارد.

سوال: این تفاوت بود ... فقط در همین یک روایت لا میراث للقاتل..

پاسخ: نه اینکه می خواهیم اینکه می گویم تفاوت هایش این است که، حالا بعدامی رسیم. بعضی صور است در اینکه این روایات شاملش می شود یا نمی شود بحث است. مثلا بحث شبه عمد. شبه عمد را به کدام یک از اینها، اینکه این اطلاق داشته باشد یا خیر این یک مبانی اصلی این بحث است. که بعدا در شبه عمد بعضی خصوصیات دیگر این بحث وجود دارد که آنها اینکه این اطلاق داشته باشد یا اجمال داشته باشد و ما اجمال مخصص را به عام سرایت دهیم یا ندهیم در آن فرق است. خب این بحث تمام است. حالا نسبت عرض کردم ما آن روایت حفص بن غیاث را موثقه می دانیم و معتبر می دانیم و ما در مورد موثقات قائل به حجیت موثقات هستیم به دو شرط. به شرطی که مخالف اجماع امامیه و مخالف اخبار امامیه نباشد. خب هیچ یک از روایت دیگری مخالف این نیست اگر هم به فرض اطلاقاتی داشته باشیم که قتل به حق را بگیرد خب این مخصص آن روایات می شود دیگر. بنابراین روایت مخالف هیچ روایت دیگری نیست بنابراین نسبت به قتل به حق تردیدی نیست که ارث ثابت است. این بحث تمام است.

اما در مورد قتل خطا

سوال: .. عمومات را هم مخالف نمی دانید دیگر.

پاسخ: نه دیگر آن مخالف نیست. به خصوص این جور مخالفت ها. اینجور مخالفت هایی که خیلی اصلا شمول آن عموم نسبت به صورت عمد شمول ضعیفی است. به فرض اگر عموم هم داشته باشد عمومیتی دارد که به راحتی آن قابل، ما که حالا می گفتیم اجمال دارد. اجمال اگر داشته باشد که هیچی اصلا مخالفت ندارد. حتی اگر عمومیت هم داشته باشد شمول آن عمومات نسبت به قتل به حقٍ شمول ضعیفی است و به راحتی جمع عرفی کرده و آن را حمل می کنیم بر قتل عن ظلمٍ بلا حقٍ و امثال اینها. خب این بحث تمام.

اما بحث بعدی بحث قتل خطا هست. قتل خطا یک بحثی است که از قدیم بین شیعه و اهل تسنن، هم بین شیعه اختلافی است و هم بین اهل تسنن اختلافی است. در مورد شیعه خب بعضی ها می گویند که در قتل خطا ارث هست. بعضی ها می گویند که در قتل خطا ارث نیست. بعضی ها تفصیل قائل شده اند می گویند در قتل خطا، قاتل خطا ارث می برد ولی از دیه ای که از عاقله گرفته می شود از آن دیه ارث نمی برد. تفصیل بین چیزها. اما عامه من عبارت مغنی ابن قدامه را می خوانم آنجا هم در مورد قتل خطایی اختلاف خیلی مفصلی است. مغنی ابن قدامه جلد 7 صفحه 162 و 163 عبارتش این است،

**و أمّا القتل خطأ فذهب كثير من أهل العلم إلى أنّه لا يرث أيضاً**

مثل قتل عمد

**نص عليه أحمد، و يروى ذلك عن عمر و علي و زيد و عبد اللّه بن مسعود و عبد اللّه بن عباس و روی عنه عن ابی بکر**

یک رضی الله عنهم دارد که خب حالا بعضی هایشان بله ولی اکثرشان یک سری شان نه

**و به قال شریح و عروه و طاووس و جابر بن زید نخعی شئبی و صوری و ... و حسن بن صالح و وکی و شافعی و یحیی بن ادم و اصحاب الرأی**

اصحاب رأی یعنی ابو حنیفه و شاگردانش و اینها

و ورثهوا قوما من المال دون الدیه. و روی الذلک عن سعید بن مصیب عن عمرو بن شعیب و عطاء و الحسن و المجاهد و الزهری و .. و الاوضاعی و ابن ابی .. و ابی ثور و ابن المنذر و داود و روی نحوه عن علیٍ

حضرت علی در هر دو قول نقل شده است. بعضی ها قول اول را نقل کرده اند و بعضی ها قول دوم را نقل کرده اند. حالا این بحث را ملاحظه فرمایید بحث مستند نراقی خوب بحث دارد در جواهر

سوال:...

پاسخ: دو تا قول در مغنی ابن قدامه. ارث مطلقا تفسیر بین دیه و غیر دیه. و این حالا مهم است این چیزی که اینجا، یک روایتی هم از عامه نقل شده است که در سنن ابن ماجه است. که آن هم در مستند نراقی ملاحظه فرمایید آن روایت هم...

سوال:... این روایات... فرض کنید سهم از دیه انها...، چون جریمه ای است این دیه برای فرد خودش ... می خواهد ارث برد عقلا

پاسخ: اگر ارشاد به این معنا بگیرید نه آنکه ناظر به یک امر، هر چیزی که ناظر به امر عقلایی باشد اصطلاحا ارشاد به آن نمی گویند. چیزهایی که مولوی هست مولوی ها دو جور است. مولوی تأسیسی و مولوی امضایی. آن چیزهایی هم که در میان عقلا هست ولی شارع امضایش می کند مولوی است. ولی مولوی امضایی هست. شما بفرمایید این مثلا با ارتکاز عقلا. حالا آن یک مرحله بحث دیگر است.حالا بحثش را دنبال بفرمایید

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد